

به بهانه در گذشت

محمد جعفر مصfa،

نویسنده، مترجم و

مولوی‌شناس بر جسته

مهدخت پریشان زاده



شعرای بهنام زمان خود بودند. که بخشی از روحیة ادبی مصfa حاصل همین میراث فرهنگی خانوادگی است.
وی در کتاب زندگی و مسائل چنین بیان می‌کند:

«در سال ۱۳۳۷ زمانی که ۲۵ ساله بودم، تصادفاً و بدون هیچ زمینه و مطالعه قبلی روان‌شناسی، با نظریات کارن هورنای آشنا شدم و به قدری حرف‌های او درباره مسائل روانی انسان دقیق و روشن به نظرم رسید که شیفته او شدم و با مشقت زیاد و با کمک کتاب لغت، تمام آثارش را به انگلیسی خواندم و رفته همه آن‌ها را برای استفاده خودم به فارسی برگرداندم که بعضی از آن‌ها بعداً به چاپ رسید. عنوان یکی از آثار او خودکاوی است. در این کتاب هورنای توضیح می‌دهد که هر فرد می‌تواند بدون کمک روانکاو و متخصص به تجزیه و تحلیل ساختمان روانی خود و شناخت آن پردازد. من این کار را شروع کردم و تا سال ۱۳۴۹ – یعنی تا هنگامی که در نیویورک، تجربه‌ای منجر به تردید من در سیستم او شد – ادامه دادم.

هورنای و نگاه در سکوت، فراسوی خشونت، شرح زندگی، شادمانی خلاق، شعله حضور و مدیتیشن، تعالیم کریشنامورتی، سکون و حرکت و عشق و تنها‌ای نوشته کریشنامورتی است.

هرگاه از او درباره زندگی اش سوال می‌شد، با خنده، شوخ طبعی و روحیه طنزی که داشت پاسخ می‌داد: «اینکه اسم مادر من چه بوده، فرزند چند خانواده هستم یا مثلاً چند خواهر یا برادر دارم، هیچ فایدتی برای شما به عنوان شنونده ندارد، ولی اینکه چگونه شد که من به این مباحثت (خودشناسی) روی آوردم و علاقه‌مند شدم شاید مفید باشد.» لذا من نیز در معرفی عمومی تلاش می‌کنم چندان به پیراهه نروم و آنچه را که مرتبط است بیان کنم.

محمد جعفر مصfa در یک خانواده ادب‌دوست متولد شد. پدر وی محمد باقر پریشان زاده، متخلص به «اعتماد»، وکیل و شاعر زمان خود بود که دیوان شعری با عنوان نعمه‌های پریشان از او به جا مانده است. جد وی نیز، مرحوم میرزا پریشان از

واپسین روزهای سال ۱۳۹۷ بود که خبر تلخ درگذشت یکی از اثراگذارترین افراد زندگی‌آم، گرانمایه عمومیم، استاد محمد جعفر مصfa (پریشان زاده) را شنیدم. لذا زمانی که از طرف مجله دانش‌یوگا به من پیغام داده شد که آیا برای شماره‌بعدی مجله مطلبی دارم یا خیر، تصمیم گرفتم درباره ایشان که در بین استادی‌پیشکسوت یوگا، به واسطه آثارشان چهره‌ای شناخته شده هستند، مطلبی بنویسم.

محمد جعفر مصfa (پریشان زاده) نویسنده، مترجم و مولوی‌شناس بر جسته کشورمان متولد ۱۳۱۲ در شهر خمین بودند که کتاب‌ها و مقالات زیادی درباره خودشناسی و انسان‌شناسی به رشته تحریر درآورده‌اند.

آثار تألیفی ایشان شامل تفکر زائد، با پیر بلخ، آگاهی، نامه‌ای به ندیده‌ام، رابطه، انسان در اسارت فکر، هله و زندگی و مسائل است.

آثار ترجمه‌ای ایشان نیز شامل تضادهای درونی ما، عصبیت و رشد آدمی، شخصیت عصبی زمانه‌ما و خودکاوی نوشتۀ کارن

تعییری، رابطه انسان با حالات درونی خود قطع می‌گردد و در هر مردم آن طور عمل می‌کند که "ازش"‌ها به او دیکته می‌کنند. بعد از اینکه کلمه "سخاوتمند" به عنوان یک صفت بالریزش و به عنوان یک پدیده لازم و حیاتی که هر کس باید آن را داشته باشد در ذهن او ثبت شد، دیگر توجهی به میل یا عدم میل ذاتی و درونی خود نمی‌کند، بلکه همیشه و در هر مردم خود را موظف می‌بیند به اینکه "سخاوتمند" عمل کند. بعد از حاکمیت "ازش"‌ها بر ذهن، انسان دیگر صدای باطن خود را نمی‌شنود، با فطرت و اصالت خود بیگانه می‌شود، رابطه اش با حالات درونی خود قطع می‌گردد و پدیدهای که از خارج بر ذهن او تحمیل شده است حاکم بر رفتار، روابط و مجموعه زندگی او می‌شود. به عبارت دیگر "انسان ماهیتی" تبدیل به "انسان اعتباری و قراردادی" می‌گردد.

مصفا به طور کلی علت رنج و وحامت اوضاع ذهنی انسان را تحمیل همین "تعابیر و تفاسیر"، "ازش گذاری‌ها" "مقایسه" و "رقابت" از کودکی، از سوی والدین و اجتماع به انسان می‌داند. او در کتاب‌هایش مفصل درباره این موضوعات صحبت کرده است. وی همچنین در کتاب ارزشمند با پیربلغ با تفسیر اشعار مولانا می‌گوید که می‌خواهیم تمثیلات، پیام‌ها و اشارات عرفانی مولانا را تا آنجا که می‌توانیم طوری ساده، غیرمرمزی و ملموس گردانیم که از نظر خودشناسی یک کاربرد مفید و عملی پیدا کنند. می‌خواهیم ببینیم اشارات او مربوط به کدام یک از مسائلی است که هم اکنون در من و تو انسان "نه یک انسان کلی و فرضی" موجود است. چرا که رابطه فعلی ما با عرفان مولوی یک رابطه ادبیاتی، خشک و بی‌روح است. و استفاده‌ای را که شایسته آن است و در آن نهفته است از آن نمی‌بریم. لذا مصفا اشعار مولانا را در این کتاب طوری ساده و روان تفسیر کرده است که گویی مخاطب اصلی مولانا، من و تو، و مسائل ذهنی‌مان است. در انتهای آشنایی بیشتر با نگاه مصفا به مسائل ذهنی و روانی انسان را که از نظر من بخش مهمی از هدف یوگانیز همین شناخت و توجه انسان نسبت به ابعاد ظرف روحی و روانی خود است به عهده شما می‌گذارم، با مطالعه آثار او شاید شناخت بیشتری نسبت به "خود" پیدا کنید.

می‌کنم و در آن چیزی می‌بینم که مربوط به واقعیت راه رفتمن نیست، بلکه تعییر و تفسیری است که ذهن خود من از راه رفتمن شما می‌کند. مثلاً می‌گوید این طرز راه رفتمن موقرانه یا غیرموقرانه است. متواضعانه یا متكبرانه است، متشخصانه یا حقیرانه است. ما با تمام جریانات و پدیده‌های زندگی به همین شکل در رابطه‌ایم. من به این مبل از دو جنبه نگاه می‌کنم: یکی به عنوان وسیله‌ای برای نشستن، دیگری به عنوان وسیله تفاخر و نظایر این تعابرات. دید ذهنی یا دید "تعییر و تفسیر" برای انسان نه ذاتی و طبیعی است و نه لازم. بلکه یک واقعیت ذهنی زائد و غیرضروری است که بر مغز انسان تحمیل شده است. و چنانکه نشان خواهیم داد، مسائلی از آن به بار می‌آید که برای انسان بسیار وحامت بار است. در این بحث‌ها می‌خواهیم ببینیم چطور می‌شود که این حرکت مخرب بر ذهن انسان تحمیل می‌شود، چه ماهیت و خصوصیاتی در آن هست، چگونه علت تمام رنج‌ها و گرفتاری‌های انسان می‌شود و چگونه می‌توانیم ذهن را از چنین حرکت غیرضروری و مخربی باز داریم؟

انسان به جای ارتباط با خود زندگی با سایه زندگی رابطه برقرار می‌کند. یعنی زندگی واقعی را از دست داده، از واقعیات زندگی منفک شده و از اوهام، پنداشتها، تصاویر و تعابیر برای خود یک زندگی و یک عالم ذهنی ساخته و در آن عالم رؤیاگوئه به سر می‌برد. در بچه انسان یک مقدار حالات و کیفیات معنوی هست که اعمال و رفتار او تحت تأثیر آن حالات است. مثلاً به حکم یک کیفیت درونی می‌شود دارد از غذایی که می‌خورد به دیگری هم بدهد، یا اگر چنین می‌در او نیست، نمی‌دهد. به حکم ماهیت انسانی خود معاشرتی یا گوشه‌گیر است، ذاتاً ملایم و باگذشت یا سخت‌گیر است، و بسیاری حالات و کیفیات دیگر که مجموعاً ماهیت انسانی او را تشکیل می‌دهد. تا قبل از آشنایی با زبان "تعییر و تفسیر" زندگی و روابط او تحت تأثیر این حالات است. بچه به خودش نمی‌گوید چون من آدم اجتماعی هستم باید با دیگران معاشرت و دوستی داشته باشم. یا چون آدم سخاوتمندی هستم باید به دیگری غذا بدهم. بلکه جوهر و ماهیت انسانی او اقتضا می‌کند که چنین یا چنان کند. اما بعد از آشنایی با ارزش‌های

که البته استاد مصfa در همین کتاب درباره آن تجربه و اشکالی که در سیستم هورنای به نظر ایشان وجود داشت، مفصل صحبت کرده است. و نیز اشاره کرده که: «بدون آشنایی من با سیستم هورنای و ۱۲ سال "خود" را زیر نظر داشتن و آن را زیر وروکردن، این زمینه برای من فراهم نمی‌شود که موجب رفع خودباختگی من نسبت به هورنای و تردید در اصالت کار او بشود.» مصfa در جایی دیگر از همین کتاب درباره آشنایی اش با کریشنامورتی چنین می‌نویسد: «در اینجا توضیح یک نکته حیرت‌انگیز را لازم می‌دانم؛ اگر هورنای در حاشیه نوشته‌هایی از مثلاً نویسنده، فیلسوف، عارف و روان‌شناس نام برده بود، من آثار همه آن‌ها را مرور می‌کردم به جز یک نفر؛ کریشنامورتی. که اصلاً ضرورتی به مطالعه نوشته‌های او در خود حس نکردم. سال‌ها بعد تصادفاً به نوشته‌های او برخوردم و بعد خود کریشنامورتی را در هندوستان دیدم و دریافتیم که از همه آن‌ها تنها همین یکی قابل مطالعه، مفید و آگاه گننده بوده است. اکنون از خود سوال می‌کنم که چرا باید به سراغ همه رفته باشم چرا او که می‌توانسته رهایی بخشن باشد؟ آیا این صرفاً یک امر تصادفی است؟ و در ادامه مصfa توضیح می‌دهد که چگونه ذهن به طور مرموز و زیرکانه‌ای، حالت مقاومت و بیزاری از مواجهه شدن با واقعیت و "خود" را دارد.

حال در ادامه این مقاله جهت آشنایی بیشتر با نوع نگاه مصفا به مسائل ذهنی و علت و ریشه رنج انسان از نگاه او می‌خواهم به مطلبی از کتاب تفکر زائد وی، که به نظر من یکی از ارزشمندترین آثار اوست و بیش از ۵۰ بار تجدید چاپ شده و به زبان عربی نیز برگردانده شده، اشاره کنم:

مصطفا این کتاب را چنین آغاز می‌کند: «ذهن ما عادت کرده است به اینکه جریانات و رویدادهای زندگی را از دو جنبه و دید نگاه کند و با آن‌ها دو نوع رابطه داشته باشد: یکی دید و رابطه واقعی، دیگری ذهنی. من می‌بینم شما به فرم خاصی راه می‌روید، دست‌تان را تنید یا آهسته حرکت می‌دهید، پای‌تان را بلند یا کوتاه برمی‌دارید، راست یا خمیده راه می‌روید. در این دید من به راه رفتن شما به صورتی که واقعاً هست نظر دارم- بدون هیچ تعییر و معنای خاصی. ولی من تنها به این دید اکتفا نمی‌کنم، به راه رفتن شما از جنبه دیگری هم نگاه